

زبان شناسی اجتماعی یا جامعه شناسی زبان؟

نویسنده: لویی ژان کالوه

مترجم: محمد جعفر پوینده

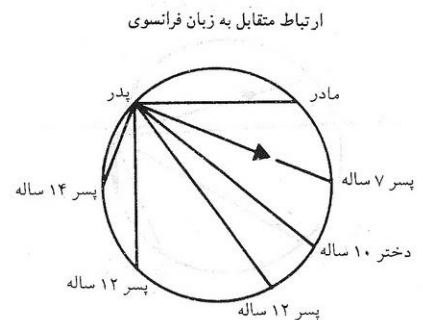
۱. رهیافت خرد

تفاوت میان زبان شناسی اجتماعی خرد و زبان شناسی اجتماعی کلان را، که بسیار رایج است، در واقع نمی‌توان تا این حد دوگانه طرح کرد. به عنوان مثال تحلیل ارتباط در خانواده «کلان» تر از تحلیل گویش فردی یک گوینده و «خرد» تر از تحلیل یک محله یا شهر است، و این نیز «خرد» تر از تحلیل موقعیت زبانی یک منطقه یا کشور است. در اینجا مسئله‌ی اندازه‌ی قلمرو زبانی و اجتماعی مورد بررسی مطرح می‌شود، اما در هر حال اگر چه به عنوان مثال میان تحلیل یک گفت و گو و تحلیل یک شهر درجه‌بندی فزاینده‌ی وجود دارد که از توجه به جزئیات به توجه به مجموعه‌ها پیش می‌رود، این دو رهیافت به هم پیوسته‌اند. از دیدگاه معینی، این درجه‌بندی همگون با درجه بندی‌ای است که از «زبان شناسی اجتماعی» به «جامعه شناسی زبان»، پیش می‌رود؛ تمایز میان زبان شناسی اجتماعی و جامعه شناسی زبان نیز به همین ترتیب است: رهیافت اولی از دومی جدایی انگلیسی معیار و انگلیسی سیاه دارند به کار نمی‌برند. به علاوه آهنگ به کار رفته در این عبارت (لحن یک نواخت) آنان را به این فکر می‌اندازد که با نوعی تقلید تأکیدی از شیوه‌ی بیان خاص سیاهان روبه رو هستند.

گامپرز خاطر نشان می‌کند که نکته‌ی مسلم آن است که تمام این تفسیرها بر نوعی برداشت از نشانه‌های زبانی استوارند و دانشجوی سیاه پوست برای انتقال پیام خود مجموعه‌ای از سنت‌های فرهنگی خاص سیاهان را به کار برده و به عبارتی گفته است: «اگر بتوانید آن چه را من می‌خواهم بگویم رمزگشایی کنید، نشان آن است که در سنت‌های من سهیم هستید و در این صورت می‌توانید بفهمید که چرا چنین رفتاری دارم.» (3) بدین ترتیب در ارتباط متقابلی تا این حد کوتاه شاهد جلوه‌های پس زمینه‌ی گسترده‌ای هستیم که همزمان از عوامل زیر تشکیل شده است: تفاوت‌های زبان سیاه پوستان و سفید پوستان، بازی با این تفاوت‌ها، نحوه‌ی نگرش سیاهان نسبت به کسانی از میان خودشان که می‌کوشند از الطاف سفیدها بهره‌مند شوند؛ و خلاصه می‌توان گفت که این پس زمینه به طور عام‌تر حاصل موقعیت اجتماعی ایالات متحده است.

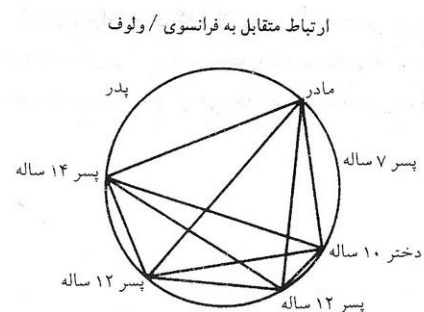
اکنون خانواده‌ای سنگالی را مثال می‌زنیم که اهل سن لویی است، ولی در پایتخت (داکار) زندگی می‌کند. (4) پدر خانواده که پزشک است، کاربرد زبان فرانسوی را در خانه اجباری کرده است؛ مادر خانواده، دو پسر (14 و 12 ساله)، یک پسر عمو (12 ساله) که با آنها زندگی می‌کند، و یک دختر (14 ساله) به زبان فرانسوی حرف می‌زنند. اما آخرین پسر خانواده که 7 ساله است فقط به زبان ولوف حرف می‌زند. بنابراین ارتباط خانوادگی، در حضور پدر، مطابق الگوی زیر صورت می‌گیرد: پدر با همه به فرانسوی حرف می‌زند و همه به او به فرانسوی پاسخ می‌دهند به جز پسر آخری که فرانسوی را می‌فهمد، اما به ولوف جواب می‌دهد.

ارتباط متقابل به زبان فرانسوی



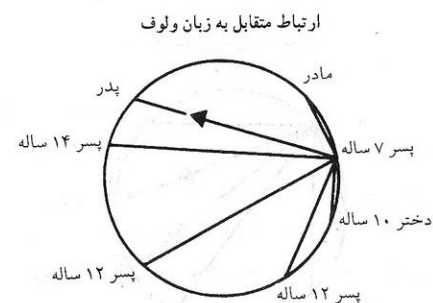
وقتی پدر حضور ندارد، مادر ترکیبی از فرانسوی و ولوف را با تمام فرزندان، به استثنای کوچکترین پسر، به کار می‌برد.

ارتباط متقابل به فرانسوی / ولوف



در مقابل، همه با پسر کوچک به زبان ولوف حرف می‌زنند مگر پدر که به زبان فرانسوی سخن می‌گوید و پسر جواش را به ولوف می‌دهد:

ارتباط متقابل به زبان ولوف

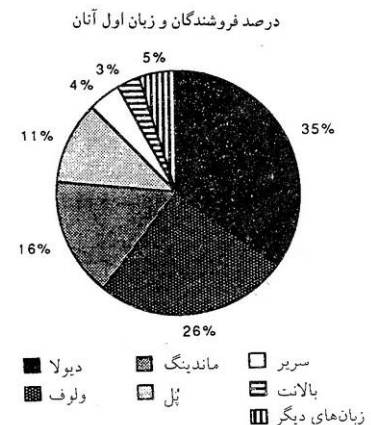


شکل گیری این نوع شبکه‌های ارتباطاتی در یک خانواده در کشوری مانند سنگال پدیده‌ی نادری نیست. در موارد دیگر چه بسا پدر خانواده زبان خود را (زبان پل، سریر، ماندینگ و...) تحمیل کند یا زبان ولوف یا فرانسوی را ممنوع سازد... اما تحلیل چنین پیکره‌ی زبانی‌ای ممکن نیست مگر از رهگذر گنجاندن آن در چارچوب کشوری نو استعاری که زبان رسمی آن فرانسوی، زبان مسلط و میانجی‌اش ولوف است و در آن به ده - بیست زبان صحبت می‌شود: هر آن چه در بین اعضای خانواده‌ی پیش گفته روی می‌دهد، سخت تابع این موقعیت عام‌تر است.

2. رهیافت کلان

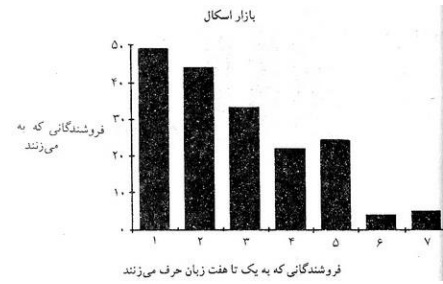
اکنون پژوهشی زبان شناختی - اجتماعی را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم که جامعه‌ای بسیار گسترده‌تر را در بر می‌گیرد: «بازار اسکال» در زیگنشور.

زیگنشور شهری در منطقه کازامانس در سنگال است که در آن چندین قوم و چندین زبان در همزیستی به سر می‌برند. به همین سبب در بازار کوچکی که موضوع بررسی ما است، فروشندگان بیش از ده زبان مادری متفاوت داشتند. جدول زیر که بر پایه‌ی مصاحبه‌هایی با تمام فروشندگان تدوین شده است (این مصاحبه‌ها را خود ما انجام داده‌ایم) تقسیم آماری مهم‌ترین این زبان‌ها را نشان می‌دهد.

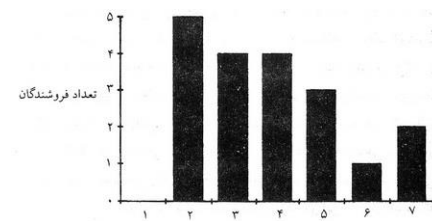
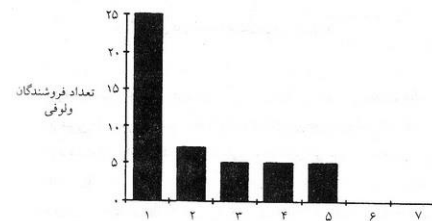
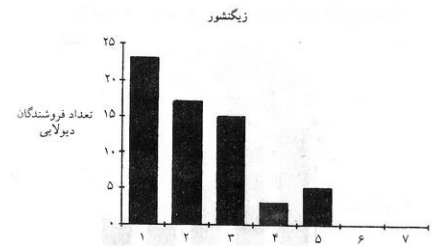


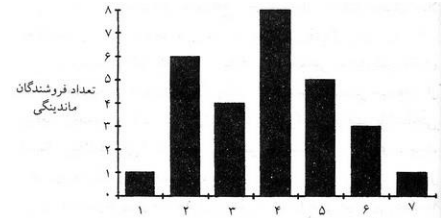
در این جدول می‌بینیم که دیولا (35%) تسلطی گسترده دارد، سپس ولوف است (26%)، بعد ماندینگ و پل. اما این زبان‌ها جایگاه یکسانی ندارند: دیولا که زبان بومی است، در آن شهر زبان مسلط به حساب می‌آید؛ پل و ماندینگ زبان‌های منطقه (زبان‌های کازامانس) هستند، اما ولوف زبانی از شمال کشور است که فروشندگان ولوفی آن را به بازار آورده‌اند؛ این فروشندگان برای فرار از خشکی به آنجا آمده‌اند و خدمت اقتصادی آنان برتر از قدرت رقبای محلی‌شان است؛ ولوف در نقش زبان میانجی به آرامی رواج می‌یابد. شاید تصور شود که این نکته‌ها هیچ اهمیتی ندارند. از دیدگاهی همزمانی، بازار زبانی اسکال با این چندگانگی شکل گرفته است. اما در توضیحات زیر خواهیم دید که نحوه شکل‌گیری این جامعه‌ی زبانی تأثیرات مهمی بر رفتارهای زبانی افراد دارد.

اگر میزان چند زبانگی این فروشندگان و تعداد زبان‌هایی را که بنا به اعلام خودشان به آن‌ها حرف می‌زنند (از جمله زبان اول شان) در نظر بگیریم، به ارقام زیر می‌رسیم:



این ارقام مجموع جمعیت فروشنده‌گان را در برمی‌گیرند: در این جدول شاهد فرایند کاهشی تدریجی هستیم که از فروشنده‌گان تک‌زبانه به فروشنده‌گانی که به گفته‌ی خود هفت‌زبانه‌اند به پیش می‌رود. ولی اگر به تلفیق این داده‌ها (چندزبانگی فروشنده‌گان) با زبان اول‌شان بپردازیم، به نتایج بسیار متفاوتی می‌رسیم. حاصل این تلفیق در مورد چهار زبان اصلی رایج در بازار در نمودار زیر آمده است:





در این جا می‌بینیم که میزان چند زبانگی فروشنندگان با توجه به زبان اول آنان یکسان نیست: بیش از 50% از ولوفی‌ها تک‌زبان‌اند (فقط به زبان خودشان حرف می‌زنند)، هیچ فردی از قوم پل تک‌زبان نیست، بیش از 30% از ماندینگی‌ها چهارزبان‌اند و حدود 36% از دیولایی‌ها می‌توانند در شهرشان برای کار در بازار به زبان خودشان بسنده کنند. آیا این نوع سازمان دهی زبانی بازار اسکال فقط اعتباری زبانی دارد یا به طور عام‌تر از اعتباری اجتماعی برخوردار است؟ این سازمان‌دهی را در واقع فقط هنگامی می‌توان درک کرد که توضیحاتی درباره‌ی جایگاه زبان‌ها و گویندگان شان بدهیم. ولوف در اینجا زبانی است که گسترش روزافزون می‌یابد و دیولا به دشواری می‌تواند در برابر آن مقاومت کند؛ قوم ولوف که پر جمعیت‌ترین قوم سنگال است، قدرت سیاسی و اقتصادی را در اختیار دارد. و اما زبان قوم پل را در واقع به جز خودشان هیچ کس دیگری اصلاً به کار نمی‌برد و آنان همه‌جا مجبورند زبانی میانجی را یاد بگیرند.

بدین ترتیب همانگونه که رهیافت زبان‌شناسی اجتماعی خرد در گفت و گوی کوتاهی میان یک دانشجوی سیاه آمریکایی و استاد سفیدپوستش جنبه‌هایی از موقعیت اجتماعی ایالات متحده را برای ما بیان می‌کند، رهیافت زبان‌شناختی اجتماعی کلان در یکی از بازارهای سنگال نیز از مناسبات میان قوم‌های موجود، و در نتیجه از کشور در مجموع آن، برای ما سخن می‌گوید. به عبارت دیگر در اینجا با مجموعه‌ای از شبکه‌های ارتباطی و تداخل‌هایی میان این شبکه‌ها روبه‌رو هستیم که صحت تمایز میان تحلیل خرد و کلان را رد می‌کنند.

۳- شبکه‌های اجتماعی و زبان‌ها

مفهوم شبکه‌های اجتماعی (Social networks) در پی کارهای مکتب شیکاگو، نخست در آرای بعضی از جامعه‌شناسان پدیدار شده است. به عنوان مثال جان بارنز که به بررسی کشیش نشین کوچکی در نروژ پرداخته، در آنجا که محل زندگی ماهی‌گیران و دهقانان است سه عرصه‌ی اجتماعی مختلف را مشاهده کرده است:

- نظامی مبتنی بر وضعیت منطقه‌ای (خانه‌ها، محله، کلیسا)،

- نظامی مبتنی بر صنعت ماهی‌گیری (کشتی‌ها، تجهیزات آنها، تعاونی‌ها، کارخانه‌های روغن ماهی)؛

- نظامی مبتنی بر مناسبات با خویشاوندان، دوستان و آشنایان.

بارنز این عرصه‌ها را به صورت مجموعه‌ای از نقطه‌ها ترسیم کرده است که با خط‌هایی به هم وصل شده‌اند؛ هر نقطه نشان دهنده‌ی یک شخص یا گروه است و خط‌ها، ارتباطات متقابل میان اشخاص یا گروه‌ها را نشان می‌دهند.

سپس جامعه‌شناسان دیگری مانند الیزابت بوت " و فیلیپ مایر مفهوم شبکه‌ی اجتماعی را به کار بردند و بعدها زبان‌شناسان آن را به کار گرفتند. ارتباطات متقابل یا مناسبات اجتماعی‌ای که بارنز از آنها سخن می‌گوید، در واقع با یک یا چند زبان نشان داده می‌شوند، و نقطه‌هایی که با چندین خطا به هم وصل شده‌اند، نشانه‌ی تمامی یک کشیش نشین - مانند موضوع بررسی خود بارنز - یا مانند مثالی که پیشتر ذکر شد، نشانه‌ی خانواده‌ی ساده هستند، و هر یک از خط‌ها سخن به کار رفته در ارتباطات متقابل را نشان می‌دهد. اما این سخن‌ها ضرورتاً شکل واحدی ندارند و در همان حال که می‌توانند در پخش نوآوری‌های زبانی نقش ایفا کنند، ممکن است با گویش‌ها یا زبان‌های متفاوتی انطباق داشته باشند.

به عنوان مثال لسلی میلروی، بانوی زبان شناس انگلیسی که به بررسی شبکه‌های ارتباطی در شهر بلفاست پرداخته است، (8) خاطر نشان می‌کند که اعضای طبقه کارگر شبکه‌ی ارتباطی بسیار گسترده‌تری از اعضای طبقات متوسط یا بالاتر دارند: آنان در محل کار، در ساعات فراغت و در روابط همسایگی با هم معاشرت دارند و همین معاشرت‌ها گویش اجتماعی‌شان را تقویت می‌کند. بنابراین انسجام و پیوستگی شبکه‌ی ارتباطی انسجام گویش اجتماعی را تأمین می‌کند، حال آن که در جامعه‌ی زبانی تفاوت‌های میان گویش‌های اجتماعی تابع فاصله‌ی اجتماعی بین گویندگان آنها است. این رهیافت که همزمان از انسان شناسی و قوم نگاری ارتباطات الهام می‌گیرد، به مسئله‌ی تغییر عادت‌های زبانی می‌انجامد. در اینجا مثال محدودی از آن را ذکر می‌کنیم.

میلروی به کمک دانشجویی به نام لی وی به بررسی جامعه‌ی چینی‌های نیوکاسل پرداخته است؛ در این جامعه بین 5 تا 7 هزار نفر همزمان به زبان انگلیسی و یکی از گویش‌های زبان چینی سخن می‌گویند؛ میلروی خاطر نشان می‌کند که:

-خانواده اولین درجه‌ی سازماندهی اجتماعی است (جامعه‌ی چینی‌های نیوکاسل عمدتاً بر پایه‌ی کار خانوادگی، به ویژه در بخش تغذیه و در رستوران‌ها، شکل گرفته است)؛

-گویندگان این جامعه را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد (که انطباق دقیقی با تقسیم سه گانه‌ی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، پدرها و مادرها، و فرزندان ندارد): 1. گروه نخستین نسل مهاجران؛ 2. گروه مهاجرانی که به کمک گروه اول به نیوکاسل آمده‌اند (میلروی آنان را «مهاجران حمایت شده» می‌نامد، که غالباً پدر و مادر یا دوستان اولین مهاجران هستند)؛ 3. گروه چینی‌هایی که در همان محل به دنیا آمده‌اند و ملیت انگلیسی دارند. (9)

این گروه‌ها وارد شبکه‌های مناسبات بسیار متفاوتی می‌شوند. دو گروه اول اساساً با اعضای خانواده و با دیگر چینی‌های همکار خود رابطه برقرار می‌کنند، اما در گروه دوم کسانی که فعالیت اقتصادی محدودی دارند بیشتر با خانواده معاشرت می‌کنند، حال آن که گروه سوم در بیرون از محیط چینی و فعالیت‌های مربوط به تغذیه و رستوران دارای مناسباتش را گسترش می‌دهد: اکثر اعضای این گروه تحصیل کرده‌اند و مشاغل دیگری را دنبال می‌کنند. میلروی این موقعیت را در جدول زیر خلاصه کرده است:

مناسبات خانوادگی مناسبات قومی

گروه 1 (نخستین نسل مهاجران) قوی قوی

گروه 2 (مهاجران «حمایت شده») قوی ضعیف

گروه 3 (چینی تبارهای زاده‌ی انگلیس) ضعیف ضعیف

این سازمان دهی شبکه‌های متفاوت چه پیامدهای زبانی‌ای دارد؟ تحلیل بیست و سه ساعت نوار ضبط شده از گفت و گوهای میان اعضای ده خانواده‌ی مختلف‌شان می‌دهد که گویندگان مختلف گزینش‌های زبانی بسیار گوناگونی دارند:

-این گویندگان زبان چینی را فقط برای سخن گفتن با پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها یا با چینی‌های هم نسل آن‌ها به کار می‌برند؛

-گفت و گو میان زن و شوهر نیز صرفاً به چینی است؛

-در گفت و گو با چینی‌های «زاده‌ی انگلیس»، زبان چینی و انگلیسی را در هم می‌آمیزند (به استثنای چند گوینده‌ای که انگلیسی را اصلاً یاد نگرفته‌اند)؛

-بعضی از چینی‌های زاده‌ی انگلیسی (که سن همگی شان کمتر از هجده است) در گفت و گو با هم‌تایان خود فقط انگلیسی را به کار می‌برند.

این گویندگان، صرف نظر از استثناهای نادر، دو زبانه هستند، اما می‌بینیم که شبکه‌های اجتماعی‌ای که در آن‌ها درگیر هستند دچار دگرگونی می‌شوند، این دگرگونی از تک زبانی چینی، با گذر از دو زبانی‌ای که در آن انگلیسی تسلط دارد، به تک زبانی انگلیسی می‌رسد. از هم اکنون وقتی با بعضی از کودکان به زبان چینی سخن گفته می‌شود، گویی از پاسخ دادن به این زبان اکراه

دارند. میلروی مثال مادری را ذکر می‌کند که به زبان کانتونی به دخترش برنج تعارف می‌کند. دختر جواب نمی‌دهد، سپس به زبان انگلیسی می‌گوید که برنج می‌خواهد و سرانجام پیشنهاد مادرش را به زبان کانتونی می‌پذیرد. راهکارهای ارتباطی‌ای که در اینجا پدیدار می‌شوند در عین حال وابسته به موقعیت (همزمانی) کنش گران موجود و به تحول این موقعیت (در زمانی) است: احتمال دارد که بعدها آن دختر حتی اگر زبان کانتونی را هم بفهمد، با بچه‌هایش فقط به انگلیسی حرف بزند.

البته این تحلیل کامل نیست: باید این متغیرها را با عواملی مانند جنسیت، سن و شغل نیز ارزیابی کرد (لسلی میلروی هم می‌کوشد همین کار را انجام دهد). اما در همین مثال، پیوندهای میان شبکه‌های اجتماعی، تناوب‌های رمزگانی، گزینش‌های زبانی و آینده‌ی دو زبانگی انگلیسی / چینی در این جامعه به روشنی دیده می‌شود.

4. زبان شناسی اجتماعی و جامعه شناسی زبان

زبان‌شناس آمریکایی رالف فیزولد دو اثر منتشر کرده که مکمل یکدیگر محسوب می‌شوند و عنوان‌های بامعنایی دارند: زبان شناسی اجتماعی جامعه و زبان‌شناسی اجتماعی زبان. (10) در پیشگفتار کتاب اول درباره‌ی این تقسیم بندی توضیح داده است: «یکی از اجزای این تقسیم بندی جامعه را مینا قرار می‌دهد و زبان را به مثابه‌ی موضوعی اجتماعی و به مثابه‌ی پیکره‌ی زبانی در نظر می‌گیرد (...). جزء بزرگ دیگر زبان را مینا قرار می‌دهد و نیروهای اجتماعی را به مثابه‌ی نیروهایی در نظر می‌گیرد که بر زبان تأثیر می‌گذارند و به درک ماهیت آن یاری می‌رسانند. (...)

نحوه‌ی دیگر نگرش به این تقسیم بندی آن است که کتاب حاضر [زبان شناسی اجتماعی جامعه] را به مثابه‌ی اثری در نظر بگیریم که به شکل خاصی از جامعه شناسی اختصاص یافته است و دومی را اثری بدانیم که از دیدگاهی خاصی به زبان شناسی پرداخته است.» (11)

خوزه پدرو رونا نیز در 1970 در این مورد تمایز زیر را قابل شده است. از یک سو نوعی زبان شناسی اجتماعی دقیقاً زبانی که قشر بندی درونی مجموعه‌ی ساخته شده از زبان و لهجه و گویش‌هایش را بررسی می‌کند، و از سوی دیگر نوعی زبان شناسی اجتماعی غیرزبانی که به بررسی تأثیرات جامعه بر مجموعه‌ی پیشین می‌پردازد. (12)

بدین ترتیب با دو رهیافت متفاوت روبه رو هستیم که با نام‌های گوناگون همیشه به تمایز پایه‌ای واحدی برمی‌گردند: از یک سو زبان، و از سوی دیگر جامعه؛ هیچ شیوه‌ی پژوهشی هم نمی‌تواند این دو مجموعه را از دیدگاهی واحد در نظر گیرد. جاشوا فیشر نیز پس از معرفی مفصل «زبان شناسی اجتماعی»، گویی همین نظر را مطرح می‌سازد: «جامعه شناسی زبان برای کسی که جماعت‌های کوچک را بررسی می‌کند، همان اندازه مهم و جالب است که برای کسی که به بررسی جامعه‌های گسترده‌ی ملی و بین المللی می‌پردازد. جامعه شناسی زبان باید گذار از یک موقعیت تماس مستقیم به موقعیتی دیگر را توضیح دهد و باورهای مختلف و رفتارهای گوناگون گروه‌ها یا طبقات جامعه را در مورد زبان روشن کند. در مواردی باید بر گوناگونی انواع بسیار مشابه تأکید گذاشت؛ در موارد دیگر گوناگونی زبان‌های آشکارا متفاوت بررسی می‌شود.» (13)

بنابراین می‌بینیم که دیدگاه مسلط گرایش به آن دارد که زبان و جامعه را به مثابه‌ی دو واقعیت متمایز در نظر می‌گیرد، زبان را البته واقعیتی اجتماعی به حساب آورد، ولی استقلالش را نگه دارد، یعنی استقلال زبان شناسی را حفظ کند. اومبرتو لوپس مورالس در این مورد نظر بسیار روشنی دارد و در بررسی‌های اختصاص یافته به زبان شناسی اجتماعی دو دسته‌ی بزرگ را متمایز می‌سازد: دسته‌ی اول - که به نظر او رواج بیشتری دارد به توصیف جنبه‌های زبانی جامعه می‌پردازد، و دسته‌ی دوم پدیده‌های زبانی را در پیوند با متغیرهای اجتماعی بررسی می‌کند. لوپس مورالس سپس می‌افزاید: «این تفاوت‌های چشمگیر از گزینش موضوع بررسی ناشی می‌شوند: زبان یا جامعه (...). پذیرش زبان شناسی (اجتماعی) به مثابه‌ی رشته‌ای زبان شناختی هرگونه مباحثه را درباره‌ی موضوع آن بیهوده می‌سازد؛ این موضوع ممکن نیست چیزی جز زبان باشد. در تمام چنین پژوهش‌هایی زبان متغیر وابسته است. اما زبان در پژوهش‌هایی از یک نوع دیگر نیز نقش دارد. روشن است که در اینجا دستور یا واژگان زبان، که مصالح تحلیل زبان شناسی هستند، دیگر مورد توجه نیستند، آنها فقط عناصر منسجمی هستند که جزئی از ساختارهای اجتماعی گسترده‌تر به حساب می‌آیند.» (14)

در نظر او بی‌تردید پدیده‌هایی مرتبط با زبان وجود دارند که به بررسی جوامع مربوط می‌شوند، مانند تعداد زبان‌ها، کارکردهای آن‌ها و تعداد گویندگان‌شان. اما این موارد به توصیف جنبه‌ی زبانی جامعه برمی‌گردند که می‌توان آن را از جنبه‌های دیگری مثل دین، حقوق و هنرهای مردمی نیز توصیف کرد.

در تمام این مباحثات نوعی تشدید ستیزه‌ی آغازین، یعنی ستیزه‌ی میان میه و سوسور دیده می‌شود. در واقع هر چند آثار میه به هیچ وجه پاسخگوی ادعاهای نظری او نیست، هر چند نتوانسته است ببیند که رهیافت اجتماعی نسبت به واقعیات زبانی فقط با برخورد انتقادی به زبان‌شناسی ساختاری نو پا امکان‌پذیر است، اما مسئله‌ی اصلی در همین ستیزه است: از یک سو دفاع از زبان‌شناسی‌ای که در آغاز «زبان به خودی خود و برای خود» را بررسی می‌کند، و از سوی دیگر دفاع از زبان‌شناسی‌ای که تا بررسی و اسپین پیامدهای تعریف زبان به مثابه‌ی واقعیت اجتماعی به پیش می‌رود.

مثال‌های تحلیل شده نشان می‌دهند که مسائل متفاوت مورد بررسی این کتاب سخت در هم تنیده‌اند، احساسات زبانی گویندگان شهر نارنج دریافتی نیستند مگر با توجه به جنسیت گویندگان، تلفظ ساکنان جزیره‌ی مارتاز وینیارد تشریح‌پذیر نیست مگر از رهگذر برخورد گویندگان در برابر جزیره، موقعیت زبانی بازار داکار نشان دهنده‌ی پدیده‌ی میانجی است، چند زبانی‌گی فروشنندگان زیگنشور تابع جایگاهی اجتماعی است که از تعلق آنان به قوم ولوف یا پل حاصل می‌شود، رفتار زبانی چینی‌های نیوکاسل با شبکه‌های اجتماعی در برگیرنده‌ی آنان پیوندی تنگاتنگ دارد، و مانند آن‌ها، و بحثی که در فصل پیش درباره‌ی جامعه‌ی زبانی داشتیم نشان می‌دهد که اگر در چارچوب زبان یا جامعه باقی بمانیم، راه به جایی نمی‌پریم. به همین سبب تمایز میان زبان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی زبان، رهیافت خرد و رهیافت کلان هیچ اعتبار نظری ندارد. البته چنین تمایزهایی ارزش روش‌شناختی دارند: می‌توان بر حسب مورد درباره‌ی گروه‌های بزرگ یا چند گوینده کار کرد، شیوه‌های تحقق یک متغیر یا تناوب رمزگانی را بررسی کرد، به تحلیل احساسات زبانی و صورت زبان‌های رایج پرداخت، آمار پدیدار شدن زبان‌ها در بازار زبانی را محاسبه یا نحو زبان را توصیف کرد، ولی تمام این رهیافت‌ها علم‌های جداگانه نیستند، زیرا موضوع واحدی دارند و موضوع بررسی زبانشناسی فقط زبان یا زبان‌ها نیست، بلکه قلمرو اجتماعی در جنبه‌ی زبانی آن است. از این دیدگاه تمایز میان زبان‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی، و به طریق اولی تمایز میان زبان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی زبان موردی ندارد.

پی‌نوشت‌ها:

1. John Gumperz, *Discourse Strategies*, Cambridge University Press, 1982. P. 30.
2. *Ibid.*, P. 31.
3. *Ibid.*, P. 36.
4. Louis-Jean Calvet et Martine Dreyfus, *Lafamille dans l'espace urbain: trois modèles de plurilinguisme*, in *Plurilinguismes*, n° 3, Paris, 1992.
5. John Barnes, *Class and Committees in a Norwegian Island Parish*, in *Human Relations*, n° 7, 1954.
6. Elizabeth Bott, *Family and social network*, Londres, Tavistock, 1957.
7. Philipp Mayer, *Labour migrancy and the social network*, in *problems of transition*, University of Natal press, 1964.
8. Lesley Milroy, *Language and Social Network*, Londres, Blackwell, 1980.
9. Lesley Milroy, Li Wei, *A social network perspective on code-switching and language choice: the example of the Tyneside Chinese-Community*, in *Plurilinguismes*, n° 3, Paris, 1992, P. 88-108.

10. Ralph Fasold, *The Sociolinguistics of Society*, Oxford, Blackwell, 1984; *The Sociolinguistics of Language*, Oxford, Blackwell, 1990.

11. *The Sociolinguistics of Society*, P. x.

12. José pedro Rona, *A Structural view of sociolinguistics*, 1970, cité par Humberto Lopez Morales, *Sociolinguistica*, Madrid, Gredos, 1989, P. 23-24.

13. Joshua Fishman, *Sociolinguistique*, Nathan-Labor, Paris-Bruxelles, 1971, P. 69.

14. Humberto Lopez Morales, *Sociolinguistica*, Madrid, Gredos, 1989, P. 25-26.

منبع مقاله :

ژان کالوه، لویی؛ (1379)، درآمدی بر زبان شناسی اجتماعی، محمدجعفر پوینده، تهران: انتشارات نقش جهان، چاپ اول.